

تطبيق نظرية «دور» شيعة اسماعيلية بر اشعار ابن هاني اندلسي

دکتر علی صیادانی^۱

چکیده

ابن هانی شاعر شیعه مذهب اندلس و مغرب، در ساختار شعری خود و بافت معنایی آن، بسیاری از عقاید اسماعیلیه را وارد کرده و به دفاع از آنها پرداخته است. یکی از این عقاید، نظریه دوره‌ای بودن تاریخ مقدس دینی است. بر اساس این نظریه، تاریخ بشر از هفت دوره زمانی تشکیل شده و هر «دور» با یک ناطق و وصی و هفت امام شناخته می‌شود. ناطقان هفت «دور» به ترتیب عبارتند از؛ حضرت آدم (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع)، و حضرت محمد (ص) و قائم القیامة، هر یک دوره زمانی خاصی دارند و از میان شش ناطق نخست اولوالعزم هستند و هر کدام شریعتی آورده‌اند که شریعت ناطق پیشین را نسخ می‌کند. به آنها اصحاب شرایع می‌گویند. ابن هانی در دیوان اشعار خود این نظریه را به این شکل مطرح می‌کند که معزالدین الله - خلیفه فاطمی - ادامه دهنده راه انبیای گذشته و وظیفه تأویلی بر عهده او است. از دیگر فروع نظریه «دور» که در اشعار ابن هانی مطرح شده، بحث مربوط به عهد، وصی، امامت است. واژگان کلیدی: شیعه، ابن هانی، نظریه «دور»، اسماعیلیه.

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایمیل: alisayadany@yahoo.com

مقدمه

پیامبر گرامی اسلام (ص) در دوران حیات پربرکت خود پیش‌بینی کردند که امت اسلام در آینده به اختلافاتی فراوان مبتلا خواهد شد و به فرقه‌هایی متعدد منشعب می‌شود، از این رو، بارها اهل بیت (ع) خود را به عنوان یگانه مرجع شایسته پس از خود معرفی کرد. با وجود این، تنها ساعتی پس از وفات ایشان، امت اسلام دچار اختلاف و تشتت گردید و به دو فرقه اصلی تبدیل شد. گروهی تن به پیروی از حاکمان وقت دادند و گروهی اقلیت نیز به پیمانی که با رسول خدا (ص) در غدیر بسته بودند، وفادار ماندند و از یاری امام علی (ع) دست نکشیدند. پیروان آن حضرت، نخستین افراد جامعه شیعی به شمار آمدند. شیعیان اگر چه در ابتدا باورها و آرمانهایی واحد داشتند، اما به مرور زمان خود به گروه‌هایی تبدیل شدند، تا آنکه در عصر امامت امام صادق (ع) گروهی که مرگ اسماعیل فرزند آن حضرت را باور نکرده بودند، وی را به عنوان امام و مقتدای خود دانسته و عقایدی ویژه پیدا کردند. اسماعیلیه، شاخه‌ای از مذهب شیعه است که در میانه سده دوم هجری شکل گرفت و در واقع نام عمومی فرقه‌هایی است که بعد از حضرت امام جعفر صادق (ع) به امامت فرزند بزرگ‌ترش اسماعیل، یا نواده‌اش محمد بن اسماعیل اعتقاد دارند. بنابر آنچه گفته شد، مشخص می‌شود تفاوت اساسی این فرقه با شیعه دوازده امامی در این است که فرقه اسماعیلیه به هفت امام معتقدند و به جای امام موسی کاظم (ع) اسماعیل و یا محمد بن اسماعیل را پس از جعفر صادق (ع)، امام خود می‌دانند. (رحیمی ثابت، ۱۳۹۲ش؛ <http://intjz.net/maqalat/sh-emamat.htm>)

ابن هانی شاعر شاعر شیعه مذهب اندلس و مغرب زمین نیز به عنوان یکی از مبلغان اصلی اسماعیلیان شناخته می‌شود؛ و محتوای اشعار او سرتاسر نمود عقاید اسماعیلیه است؛ عقایدی چون امامت، وصایت، ناطق، داعی، عهد، تأویل، عصمت، ظهر و بطن و جز آن از میان این عقاید، نظریه «دور» که یکی از مشخصه‌های اصلی اسماعیلیه است در دیوان این شاعر نیز به انحاء مختلف مطرح شده است. و جستار حاضر در پی پاسخ‌گویی به سؤالهای مطرح در این زمینه است؛ از جمله:

۱. آیا تنها لفظ «دور» در اشعار این شاعر مطرح شده یا ابن هانی جوانب مختلف این نظریه را در دیوانش مطرح کرده و فروع مربوط به آن را نیز بیان کرده است؟
۲. این نظریه در مقایسه با سایر اعتقادات شیعی ابن هانی در چه سطحی قرار دارد؟
۳. با توجه به این پرسشها، فرضیه زیر مطرح می‌شود:

ابن هانی نه تنها واژه «دور» را در دیوان مطرح کرده بلکه فروع مربوط به آن چون: ناطق، وصی، عهد، امام، تأویل را نیز تبیین کرده است. اما در مقایسه با سایر اعتقادات شیعی از بسط و تفضیل کمی برخوردار است.

۱- پیشینه پژوهش

تحلیل اشعار شعرا از منظر دینی و عقیدتی، حوزه‌ای است که درباره آن مقالات و کتابهایی زیاد نگاشته شده است؛ علی‌الخصوص در عرصه اقتباسهای قرآنی. در زمینه اشعار ابن هانی نیز مقالات و کتابهایی نگاشته شده که در بخشی از این پژوهشها به بررسی مضامین و آیات قرآنی، افکار اسماعیلیه پرداخته شده است؛ از جمله در مقالات دکتر محمدرضایی، دکتر شبیانی، دکتر زاهد علی؛ اما نمود نظریه «دور» در اشعار این شاعر، به شکل مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است؛ پژوهشهایی که در این زمینه انجام شده به دو دسته تقسیم می‌شود: در بخش اول؛ تنها به تبیین نظریه «دور» اسماعیلیه و مباحث مربوط به آن پرداخته شده است بدون اینکه این نظریه در دیوان شاعری تبیین شود از جمله:

۱. صدیقه رحیمی ثابت، امامت از دیدگاه فرقه اسماعیلی؛

۲. علیرضا روحی میرآبادی، هفت «دور» تاریخ مقدس بشری از دیدگاه اسماعیلیان.

در بخش دوم؛ تنها اشاره‌ای گذرا به عقاید اسماعیلیه در اشعار این شاعر شده؛ از جمله:

۱. عبید نجم، منیر، الموروث الدینی فی شعر ابن هانی الأندلسی؛

۲. علی، زاهد، تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی الأندلسی المغربی.

بنابراین نگارنده با توجه به اهمیت این موضوع و لزوم تبیین صحیح آن برای فهم بهتر اشعار این شاعر به تطبیق این نظریه بر اشعار این شاعر پرداخته و جوانب مختلف آن را مورد بررسی قرار داده است و اذعان دارد که این نظریه و مباحث مطرح شده در مورد آن به هیچ وجه از دید شیعه دوازده امامی مورد تأیید نبوده و هدف از نگارش مقاله پیش‌رو تأیید این نظریه نیست.

۲- زندگی‌نامه ابن هانی

ابوالقاسم محمد بن هانی بن محمد بن سعدون معروف به ابن هانی‌الاندلسی در سال ۳۲۰ یا ۳۲۶ ه. ق در «سکونم یکی از روستاهای اشبیلیه به دنیا آمد. (فروخ، ۱۹۸۴م: ج ۴، ص ۲۶۷/ ابن الخطیب،

۱۳۱۹ق: ج ۱۲، ص ۲۲) و در محیط سرشار از علم و ادب آنجا بزرگ شد. (الفاخوری، ۱۳۸۳ش: ص ۸۲۸) و در مراکز علم و ادب به یادگیری پرداخت.

ابن هانی، ابتدا به مروانیان پیوست ولی به آنچه که می‌خواست، دست نیافت به همین خاطر عازم «مغرب» شد و به فاطمیان ملحق شد و به مدح آنان پرداخت. او همچنین به دیدار جعفر بن علی و برادرش، یحیی رفت و در طی قضایای آنها را مدح کرد. اکثر ادبا او را جزو شعرای طبقه اول اندلس قرار می‌دهند و این خود گواه جایگاه والای او در شعر است. اما در مورد مرگ او، گویند که در مسیر خود به «مصر» در «برقه» فوت کرده است و مورخان در مورد علت آن اتفاق نظر ندارند. (فروخ، همان: ص ۲۶۷) بعد از این که خبر مرگ ابن هانی به معز رسید، بسیار تأسف خورد و گفت: ما امید داشتیم که به وسیله ابن هانی بر شعرای شرق فخر بفروشیم اما تقدیر مانع این امر شد. (ابن خلکان، ۱۹۷۷م: ص ۴۲۱)

۳- تعریف «دور»

در اصطلاح اسماعیلیان، «دور» به مدت زمانی معین اطلاق می‌شود که در آن یک رسول که به وی ناطق نیز می‌گویند و وصی او که به وی اساس می‌گویند و هفت امام مستقر یا اصلی یکی پس از دیگری به امامت می‌رسند. در طی این مدت ممکن است چند امام مستودع یا امانتی به طور موقت به امامت برسند. در هر «دور» یک امام مقیم و یک نفر به عنوان متمم «دور» انتخاب می‌شود.

این مدت زمانی به شش پیامبر صاحب شریعت اختصاص دارد و سایر پیامبران، هر کدام تحت نظر امام آن «دور» و شریعت آن ناطق قرار می‌گیرند. بر طبق این عقیده هفت ناطق که عبارتند از آدم(ع)، نوح(ع)، ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع)، و محمد(ص) و قائم القیامة، هریک «دوره» زمانی خاصی دارند و از میان شش ناطق نخست اولوالعزم هستند و هر کدام شریعتی آورده‌اند که شریعت ناطق پیشین را نسخ می‌کند. به آنها اصحاب شرایع می‌گویند.

بر این اساس، اسماعیلیان معتقدند شجره امامت از زمان هبوط آدم(ع) شروع شده و تا روزگار ما ادامه یافته است. از این رو، در برخی منابع اسماعیلیه به طور مفصل به آغاز خلقت و امور الهی و روحانی مربوط به آن پرداخته شده است، چنانکه در رسائل اخوان الصفا مسائل آغاز خلقت و حوادث مربوط به نبوت حضرت آدم(ع) به طور مشروح مورد بحث قرار گرفته است. (روحی میرآبادی، ۱۳۸۷ش: ص ۱۷۰-۱۷۲)

۴- دوره‌ای بودن تاریخ مقدس دینی

عقاید اسماعیلیه درباره امامت با نظریه «دوره‌ای بودن تاریخ مقدس دینی» آنان ترکیب شده است که با دوره‌های پیامبران مختلف الهی تطبیق دارد و مورد تأیید قرآن است. براساس این نظریه، اسماعیلیان قدیم معتقد بودند که تاریخ بشر در «هفت دوره» هر یک با طول زمانی معین، به پایان می‌رسد. هر دوره با پیامبری که آورنده وحی و شریعت است، آغاز می‌شود و دارای مردمی با سنتها، روشها، راه‌های معشیت و دینهای مختلف است و چون آدم(ع) در دوره ما می‌زیسته ما را بنی آدم می‌گویند. هر دوره هزار سال است و هر هفت هزار سال قیامت برپا می‌شود و بعد از هفت دور قیامت، قیام قیامت‌ها رخ می‌دهد. مردم در هر دوره مطیع دو حکم هستند: نخست حکم شریعت و دنیا که نسبت انسانها به یکدیگر است و حاکمان آنها پیامبران هستند و حکم دیگر قیامت و آخرت است که در واقع نسبت انسان با خداوند است و حاکمان آن قائمان قیامت به شمار می‌آورند.

در دوره نخست مردم از حس و خیال اثر می‌پذیرند. پیغمبر مطابق با فهم مردم شریعتی وضع می‌کند؛ سپس این دوره به پایان می‌رسد و دوره کمال آغاز می‌شود. در اینجا است که امام می‌آید و بر همه ادوار قبلی سیطره می‌یابد. حقایق را بازگو می‌کند و معارف حسی، وهمی و خیالی، روحی الهی می‌یابند. بر اساس این نظریه در شش دوره اول تاریخ بشر، شش ناطق ظهور کرده‌اند. ناطقان همان پیغمبران اولوالعزم بودند از حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم السلام)، و حضرت محمد(ص) همزمان با ناطق هر دوره یا قبل از آن، امام مقیم وجود دارد که در واقع مربی ناطق هر دوره محسوب می‌شود. امامان مقیم این شش دوره عبارتند از: هود، تارح، اد، خزیمر و ابوطالب. هر ناطق (پیغمبری) وصی و جانشینی دارد که «اساس» و «صامت» نیز نامیده می‌شود که در حال حیات ناطق از علم او بهره‌مند بوده است. بنابراین وصی حضرت آدم (ع)، شیث بود. وصی حضرت نوح (ع) سام، وصی ناطق سوم یعنی حضرت ابراهیم (ع)، حضرت اسماعیل (ع)، وصی ناطق چهارم یعنی حضرت موسی (ع)، هارون یا یوشع، وصی ناطق پنجم حضرت عیسی (ع) شمعون الصفا (پطروس) و وصی ناطق ششم یعنی حضرت محمد (ص)، امام علی(ع) بود.

هر امامی که به مقام اساس می‌رسد ممکن است مستقر و مستودع باشد و در پی هر اساس به ترتیب هفت امام می‌آمدند که اتما نامیده می‌شدند و در هر دوره‌ای یا فقط در دوره ششم، هفتمین امام به مرتبه ناطقی می‌رسد و با تکالیف خاص، پیامبر ناطق بعدی می‌گردد. در کنار این سلسله اصلی امامان که امامان

مستقر نامیده می‌شوند ممکن است یک تا هفت امام مستودع نیز وجود داشته باشد. امامان در هر دوره به منزله حافظان و نگهبانان حقیقی کتابهای شریعت هستند. امام هفتم در هر دوره یا فقط در دوره ششم که به مرتبه ناطقی ارتقا می‌یابد، شریعت ناطق قبلی را نسخ و دوره جدیدی را آغاز می‌کند.

در رابطه با دوره ششم اسماعیلیان چنین معتقد هستند که این دوره با رسالت حضرت محمد(ص) آغاز می‌شود. امام مقیم این دوره جناب ابوطالب است و اساس و وصی، علی ابن ابی طالب(ع) است. در این دوره دو گروه امام حضور داشتند. امامان مستقر که هفت نفر می‌باشند و امامان مستودع. بر اساس برخی انشعابات اسماعیلی، امام علی(ع)، سر سلسله امامان مستقر محسوب می‌شود در نتیجه امام حسن(ع)، امام مستودع محسوب می‌شد و پس از او امام حسین(ع)، محمد بن علی(ع)، جعفر بن محمد(ع)، اسماعیل بن جعفر و محمد بن اسماعیل، امامان مستقر محسوب می‌شوند.

اما اگر طبق نظریه دیگری از اسماعیلیان، امام علی(ع) را اساس دوره قرار دهیم سلسله امامان از امام حسن(ع) آغاز می‌گردد و امام مستقر محسوب می‌شود. در هر صورت آنچه که مسلم است در این دوره، محمد بن اسماعیل امام هفتم دوره، امام هشتم، اساس، صامت، وصی و ناطق دوره بعدی یعنی دوره هفتم که دوره معادی آخر نامیده می‌شود، است.

در واقع اسماعیل بن جعفر آخرین امامی بود که ظاهر بود، زیرا محمد بن اسماعیل پس از روی آوردن شیعیان به امامت امام موسی کاظم(ع) پنهان گشت و با پنهان شدن او «دوره ستر» یا «دوره امامان مستور» آغاز گشت و از همین دوره ظهور داعیان نیز آغاز می‌گردد. محمد بن اسماعیل، پس از ظهورش «ناطق هفتم» و مهدی یا قائم خواهد بود و بر دوره معادی آخر حکمرانی خواهد کرد و به عنوان آخرین امام، مرتبه اساس و ناطق در او یکی می‌شود و با ظهور او دوره پایانی جهان آغاز می‌شود. هر چند که محمد بن اسماعیل از پیامبران ناطق است؛ اما شریعت جدیدی را اعلام نمی‌کند و تنها حقیقت باطن شرایع پیشین را آشکار خواهد ساخت. حقایقی که تاکنون به صورت ناقص و تنها برای خواص فاش شده است.

بنابراین در این دوره پیش از آن که جهان به آخر برسد، حقایق از هر رمز و رازی خارج شده و برای تمامی جهانیان معلوم می‌شود و دوره معرفت و علم روحانی محض شروع می‌شود به طوری که در این عصر دیگر نیازی به ظاهر شرایع نیست و امام ناطق محمد بن اسماعیل به عدالت بر

جهان فرمان خواهد داد و عالم جسمانی را به پایان می‌رساند. او قائم‌القیامه، امام روز رستاخیز است و «دور» او پایان زمان و عصر تاریخ بشریت خواهد بود. (رحیمی ثابت، همان)

۵- تطبیق نظریه «دور» بر اشعار ابن هانی

بر اساس اعتقاد اسماعیلیه، معز، چهاردهمین امام دوره کشف است و ادامه دهنده راه تمام انبیای گذشته هست. (عبید نجم، بی تا: ص ۴۵) از این رو ابن هانی در بخشهای مختلف دیوان، معز را در جایگاه انبیا پیشین قرار می‌دهد و صفات آنان را به او نسبت می‌دهد:

۱-۵: حضرت آدم (ع)؛ ناطق «دور» اول

این «دور» از هبوط آدم (ع) شروع می‌شود و تا ابتدای طوفان نوح (ع) ادامه دارد و به آن «دور» تکوین گویند. ناطق آن آدم (ع) است. این «دور» دو اساس دارد: هابیل و شیث. اولی به دست برادرش قابیل کشته شد و مقام او بعد از مرگش به شیث رسید.

امام مقیم در عهد آدم (ع)، هنید بود و حجت‌هایش دوازده تن هستند و از جمله آنها ابلیس است که اذعان به آدم (ع) را رد کرد. در «دور» آدم (ع) نقبای دینش به طور ظاهر دعوت به توحید خداوند تعالی می‌کردند و به ظاهر شریعت عمل می‌کردند. ائمه «دور» آدم (ع) به تبلیغ حدود باطنی دینش می‌پرداختند. برخی منابع اسماعیلی اشاره می‌کنند که نزدیک شصت امام قبل از آدم (ع) بودند و آخرینشان هنید است و ملک بن متوشلخ متمم این «دور» شمرده می‌شود. (روحی میرآبادی، همان: ص ۱۸۷)

قصیده «أسیرُ خَطِيبًا بِالْأَثَرِ»، به مانند دیگر قصائد دیوان به ثنا و مدح خلیفه فاطمی - معز - اختصاص داده شده است. ابن هانی در این قصیده به مرحله دوم از تاریخ مقدس دینی اسماعیلیان و ناطق این دوره یعنی حضرت آدم (ع) اشاره کرده و داستان بخشیده شدن او را مطرح می‌کند؛ و معتقد است که خداوند به خاطر ائمه (ع)، از خطای حضرت آدم (ع) گذشت کرد. البته در تحلیل اشعار ابن هانی باید به ساختار فکری او به عنوان شیعه اسماعیلیه توجه کرد؛ زیرا او شیعه اسماعیلی است و فاطمیان و معز را ادامه سلسله امامت می‌داند و آنها را از سلاله حضرت فاطمه زهرا (ع) می‌شمارد:

لِأَدَمَ مِنْ سِرِّكُمْ مَوْضِعٌ بِهِ اسْتَوْجَبَ الْعَفْوَ لَمَّا عَصَى

(ابن هانی، ۱۴۰۰ق: ص ۲۵)

« حضرت آدم(ع) نیز به خاطر آگاهی از این راز بود که مستحق گذشت خداوند شد، آنگاه که از فرمانش سرپیچی کرد.»

۵-۲: حضرت نوح(ع)؛ ناطق «دور» دوم

بر اساس نظریه «دور» اسماعیلیه، «دور» دوم از طوفان نوح آغاز و تا تولد ابراهیم(ع) ادامه یافت. ناطق این «دور» نوح(ع) است و او شریعت آدم(ع) را نسخ کرد. نوح(ع)، نخستین پیامبر اولی العزم است. (روحی میرآبادی، همان:ص ۱۸۷-۱۸۸) ابن هانی نیز در بیت زیر به «دور» دوم تاریخ مقدس بشری اسماعیلیان اشاره می کند و با خطاب به معزّ- خلیفه اسماعیلی مذهب فاطمیان- می گوید: اگر تو در جایگاه نوح(ع) قرار می گرفتی، تمام مردمان آن زمان مطیع فرمان و آیینت می گشتند و برخلاف نوح(ع) که نتوانست در طول مدت زمان زیادی همگان را به صراط مستقیم هدایت کند، نور روحانی وجود تو که بر گرفته از تمام انبیای پیشین است، همگان را شیفته تو و آیینت می کرد و نور هدایت را در همه جا بسط می داد:

أَوْ كُنْتَ نُوحًا مُنْذِرًا فِی قَوْمِهِ مَا زَادَهُمْ بَدْعَائِهِ تَضَلِيلًا

(ابن هانی، همان:ص ۲۷۳)

«یا اگر (در جایگاه حضرت نوح(ع)) که نصایحش بر قوم گمراهش سودی نبخشید، قرار می گرفتی؛ (هرآینه هدایت می یافتند).»

۵-۳: حضرت موسی(ع)؛ ناطق «دور» چهارم

ناطق «دور» چهارم، حضرت موسی(ع) است که شریعت ابراهیم(ع) را نسخ کرد. و در وسط سایر ناطقان قرار گرفته است. سه ناطق پیش از او آدم(ع)، نوح(ع)، ابراهیم(ع) و سه تا بعد از او عیسی(ع)، محمد(ع) و قائم القیامة بودند. (روحی میرآبادی، همان:ص ۱۸۹) ابن هانی با اقتباس از آیات سوره طه به این دوره اشاره کرده است؛ در قرآن کریم آمده است: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ (طه/۹-۱۲) «آیا سرگذشت موسی به تو رسیده است؟ هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده اش گفت: درنگ کنید؛ بی تردید من آتشی دیدم [می روم] شاید شعله ای از آن را برایتان بیاورم یا نزد آتش [برای

پیدا کردن راه] راهنمایی بیابم. چون به آن آتش رسید ندا داده شد: ای موسی! به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.»

ابن‌هانی مضمون این آیه را به شکل کامل در شعر خود آورده است اما نکته ظریفی که در این آیه وجود دارد این است که وجود معز را برگرفته از شعله آتشی می‌داند که حضرت موسی(ع) به واسطه آن راه خویش را یافت؛ در این تشبیه دو ویژگی در مشبه به، لحاظ شده است؛ ۱. هدایت‌گری ۲. مقدس بودن. و با این تشبیه وجود معز را چراغ هدایتی می‌داند که پیروانش را به مقصود می‌رساند:

مِنْ شُعْلَةِ الْقَبَسِ الَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ
مُوسَى وَقَدْ حَارَتْ بِهِ الظُّلْمَاءُ

(ابن‌هانی، همان:ص ۱۲)

«وجود او از شعله آتشی است که بر حضرت موسی(ع) عرضه شد. موقعی که تاریکی و ظلمت، حضرت را در حیرت و سرگشتگی انداخت.»

۴-۵: حضرت مسیح(ع)؛ ناطق «دور» پنجم

ناطق «دور» پنجم، حضرت عیسی(ع) است که اساسش شمعون‌الصفا است. در «دور» پنجم پیامبران دیگری چون هارون، طالوت، داود، سلیمان، یونس، عمران، زکریا و یحیی(علیهم‌السلام) بوده‌اند که همه بر شریعت عیسی(ع) تأکید داشتند. (روحی میرآبادی، همان:ص ۱۸۹-۱۹۰) در ابیات زیر نیز ابن‌هانی به انتقال نور امامت از «دور» پنجم اشاره کرده است و معتقد است که نور وجودی حضرت مسیح(ع) در معز دمیده شده و او به عنوان چهاردهمین امام فاطمی، برکت وجودی حضرت مسیح(ع) را نیز داراست:

سَعَى بُنُورِ اللَّهِ بَيْنَ عِبَادِهِ
وَجَدَ الْعِيَانَ سَنَاكَ تَحْقِيقًا وَ لَمْ
أَخْشَاكَ تُنْسِي الشَّمْسَ مَطْلَعَهَا كَمَا
صُورَتْ مِنْ مَلَكُوتِ رَبِّكَ صُورَةً
أَقْسَمْتُ لَوْلَا أَنْ دُعِيتَ خَلِيفَةً
تَلْتَضِي بُرْهَانًا لَهُمْ وَ تَلُوْحًا
تُحِطِ الظُّنُونُ بِكُنْهِهِ تَصْرِيحًا
أَنْسَى الْمَلَائِكُ ذِكْرُكَ التَّسْبِيحًا
وَأَمَدَهَا عِلْمًا فَكُنْتَ الرُّوحَا
لَدُعِيتَ مِنْ بَعْدِ الْمَسِيحِ مَسِيحًا^۲

(ابن‌هانی، همان:ص ۷۴)

«در میان بندگان خود با نور الهی حرکت می‌کند تا چون برهانی [بر حقانیتش] بر آنان بدرخشد. چشمان، نور حقیقت تو را درک کرد اما عقلا بر کُنه و ذات او احاطه نیافت. بیم آن دارم

که خورشید دیگر جایگاه طلوع خویش را به خاطر تو به یاد نیاورد همانطور که یاد تو، فرشتگان را از تسبیح غافل کرد. خداوند تو را از ملکوت خویش آفرید و بر روح تو از علم خویش دمید. به خدا سوگند، که اگر تو جانشین نبوت نامیده نمی‌شدی، هرآینه مسیح دوم نامیده می‌شدی.»

۵-۵: حضرت محمد(ع)؛ ناطق «دور» ششم

«دور» ششم از ابتدای بعثت حضرت محمد(ص) شروع می‌شود و با ظهور قائم‌القیامة به پایان می‌رسد. ناطقان گذشته اشاره‌هایی به «دور» حضرت محمد(ص) داشته‌اند. پیامبر اسلام سید ناطقان، جمع‌کننده فضائل و خاتم آنها است. ویژگی عمده «دور» محمد(ص) این است که به هیچ وجه نسخ نخواهد شد و قائم‌القیامة که در «دور» هفتم می‌آید، هیچ تغییری در آن نمی‌دهد. «دور» محمد(ص) آخرین ادوار اصحاب شرایع است و در این «دور» کمال به پایان می‌رسد و مقدر است که «دور» محمد(ص) از نظر مدت بزرگ‌ترین ادوار باشد و مقدر است که ائمه در این «دور» بسیار باشند و آخر آن به قیامت موعود برسد.

در «دور» اسلام، حضرت رسول(ص) مسئولیت ابلاغ وحی یا تنزیل را بر عهده داشت و حال آنکه حضرت علی(ع) مسئولیت تأویل آن را عهده‌دار بود. لذا علی(ع) را صاحب تأویل می‌نامیدند و ایشان دارنده تأویل حقیقی اسلام بعد از پیامبر محسوب می‌شد. این وظیفه پس از علی(ع) بر عهده امامان علوی گذاشته شد. پس از فوت پیامبر گرامی اسلام(ص) و به شهادت رسیدن حضرت علی(ع) که از نظر اسماعیلیان اساس این دوره شمرده می‌شد، چند گروه از امامان که هر کدام از هفت امام تشکیل شده، به امامت رسیدند: گروه اول: ائمه، گروه دوم: خلفا، گروه سوم: اشهاد. (روحی میرآبادی، همان: ص ۱۹۰-۱۹۲)

ابن هانی در بیت زیر به «دور» هفتم و ناطق این «دور»؛ یعنی حضرت محمد(ص) اشاره کرده و معز را خلیفه‌ای می‌داند که نور این ناطق در وجود او دمیده شده و او را تمثیلی از حضرت محمد(ص) و یارانش را چون یارن رسول اکرم(ص) می‌داند:

و کَانَمَا أَنْتَ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ و کَانَمَا أَنْصَارُكَ الْأَنْصَارُ

(ابن هانی، همان: ص ۱۴۶)

«گویا تو و یارانت، تمثیلی از رسول اکرم(ص) و اصحابش هستی.»

۵-۶: ناطق و وظیفه تأویلی امام

بنابر عقیده اسماعیلیان، ناطقان کسانی هستند که برای هدایت مخلوقات و تنظیم مبدعات و بیان شرایع و احکام و تبلیغ و انذار و شهادت فرستاده شدند. نسبت ناطق به امام همچون نسبت خورشید است به ماه. همان‌گونه که ماه نور خود را از خورشید می‌گیرد. امام نیز از ناطق تأثیر می‌پذیرد. ناطق با ظاهر شریعت، و وصی یا اساس به باطن دعوت می‌پردازد، و ائمه بین هر رسول و رسول بعدی می‌آیند و این سنت تا قیام قائم تداوم دارد، در واقع ناطق صاحب «دور» می‌باشد.

در واقع ناطق کسی است که رتبه تنزیلی احکام توسط او به مردم ابلاغ می‌شود و در جامعه گسترش می‌یابد، اما، اساس، عهده دار مرتبه تأویل احکام بوده و امام ظاهر و باطن شریعت را بر عهده دارد. (روحی میرآبادی، همان:ص ۱۷۲) قرآن پژوهان و مفسران بسیاری از گذشته تاکنون در پی عرضه تعریف و یا تحلیل تأویل بوده‌اند. برخی تأویل را مترادف تفسیر، گروهی تأویل را خلاف ظاهر آیات، عده ای حقیقت آیات و جز آن تعریف کرده‌اند. این تنشها تنها در میان مفسران فرقه‌های اسلامی نیست، بلکه میان قرآن پژوهان هم مذهب نیز جاری است.

اسماعیلیه در میان فرقه‌های اسلامی شاید تنها گروهی باشند که میان دانش پژوهان ایشان، در تأویل، ناهم‌خوانی به چشم نمی‌خورد. این هم‌سوئی دانشمندان اسماعیلی در تأویل، از سویی نشان از پایه‌های بسیار محکمی دارد که تأویل بر آن بنا شده است به گونه‌ای که در گریه‌های علمی گوناگون آنها در حاشیه مسأله است و هیچ‌گاه به صورت مسأله که همان تأویل است کشانده نمی‌شود، و از سویی دیگر حکایت از خمود مباحث نظری در فرقه باطنیه و یا تقلیدپذیری دانشمندان متأخر آنها دارد.

تأویل در نگاه بسیاری از نویسندگان اسماعیلی دو معنی دارد: ۱. معنای لغوی ۲. معنای اصطلاحی. در «دیوان المؤید» تأویل بازگرداندن هر چیزی به اصل آن معنی شده است. اصطلاح تأویل در منظر اسماعیلیه با مثل و ماثول و ظهر و بطن بسیار در هم تنیده است. باطن آیات همان ماثول آیات است و تأویل آیات همان بطون آیات. بنابراین آنچه به عنوان بطون آیات قرآن معرفی می‌شود در حقیقت تأویل آیات است.

یکی از مباحث اخلاقی در مقوله تأویل، امکان دست‌یابی به تأویل است. برخی تأویل آیات را ویژه خدا می‌دانند و دیگران را از تأویل آیات ناتوان معرفی می‌کنند، گروهی تأویل آیات را برای

پیامبر امکان پذیر می‌داند و عده‌ای تأویل را به معصومین(ع) اختصاص می‌دهند. باطنیه در شمار فرقه‌هایی هستند که علم تأویل را ویژه معصومین(ع) می‌خوانند. علم تأویل، علمی است که در میان اهل بیت(ع) به ودیعت گذاشته شده و آنها با هر ملتی به اندازه توان و فهم ایشان سخن می‌گویند. افزون بر معصومین(ع)، برخی دیگر از خواص نیز از قدرت تأویل برخوردار هستند؛ مانند: حجت، داعی کبیر و داعی مطلق، اما تأویل داعیان بایستی پیش از مطرح شدن از سوی وصی مورد تأیید قرار گیرد، به همین جهت در دوره فاطمیان داعی پیش از بروز نظریات خویش آنها را به تأیید امام می‌رساند و امام با اصطلاحاتی اجازه تأویل در بیت الحکمه را به داعی می‌داد. امام، اساس، قائم، حجت، داعی کبیر و داعی مطلق در نظام فکری اسماعیلیه از کسانی هستند که صلاحیت تأویل دارند. این گروه باید از سوی تمامی اسماعیلیان الگوی تأویلی باشند. عوام نمی‌توانند به تأویل آیات راه یابند، باید تأویل درست را از راسخان در علم آموخت. راسخان در علم ممکن است به جهاتی چون تأثیر زمان و مکان و جز آن در تأویل آیات هم‌سو نباشند؛ چنان که میان تأویلات «المجالس المؤیدیه» و «المجالس المستنصریه» تفاوت فاحشی است.^۳

در بسیاری از متون اسماعیلی پیامبر(ص) صاحب تنزیل و علی(ع) وارث تأویل معرفی شده است و اساس، امام، وصی، حجت، داعی کبیر و مطلق، دانش آموختگان علی(ع) هستند. دلیل باطنیان بر امکان تأویل برای غیر خداوند آیه شریفه «و ما یعلم تأویله إلا الله والراسخون فی العلم قالوا آمنا به...» است. (بهرامی، ۱۳۸۱ش: ص ۱۷۸-۱۹۹)

اصل تأویل و صاحبان تأویل در بخشهای مختلف از دیوان ابن هانی وارد شده است؛ برای نمونه در ابیات زیر امامان(ع) را صاحبان تأویل معرفی می‌کند؛ یعنی آنان بر معانی و مفهوم اصلی و حقیقی آیات قرآن، آگاه هستند. ابن هانی با افزودن کلمه «أهل» به واژه‌های بعدی به تبیین این اصل می‌پردازد که خداوند، تأویل قرآن را به حضرت محمد(ص) آموخت و حضرت محمد(ص) به جانشین و وصی خود حضرت علی(ع) و حضرت علی به فرزند خود امام حسن(ع) آموخت و امام حسن(ع) به برادر خود امام حسین(ع) یاد داد و این گونه علم تأویل یک به یک به آخرین امام رسید و دیگر مردمان به قدر فهم خود از تأویل آیات قرآن که توسط امامان انجام می‌شود، استفاده می‌کنند (علی، ۱۳۵۲ش: ص ۵۳):

أَهْلُ النَّبُوءَةِ وَالرَّسَالَةِ وَالْهُدَى
وَالْوَحْيِ وَالنَّوَيْلِ وَالْتَحْرِيمِ
فِي الْبَيْنَاتِ وَسَادَةِ أَطْهَارِ
وَالْتَحْلِيلِ لَا خُلْفَ وَلَا إِنْكَارِ

(ابن‌هانی، همان:ص ۱۵۰)

ابن‌هانی در بخش دیگری از دیوان خود، دشمنان و غاصبان حق اهل بیت (ع) را مورد خطاب قرار می‌دهد و با استفهام انکاری، دشمنان ائمه (ع) را که در واقع امویان و عباسیان هستند، از درک آیات قرآن عاجز می‌داند و می‌گوید که قرآن دارای تأویلی است که خداوند تنها به امامان قدرت درک این تأویلات و انتقال آن به دیگر مردمان را داده است. و امویان و عباسیان که دعوی حقانیت و وصایت می‌کنند تنها معنای ظاهری قرآن را می‌دانند و از درک معنای واقعی آیات عاجز هستند:

مَاذَا تُرِيدُ مِنَ الْكِتَابِ نَوَاصِبُ
وَلَهُ ظُهُورٌ دُونَهَا وَبُطُونٌ

(ابن‌هانی، همان:ص ۳۵۶)

«دشمنان اهل بیت (ع)، چه چیزی می‌خواهند از قرآن بفهمند؛ [آنان از فهم آیات قرآن عاجزند؛ زیرا] قرآن ظهر و بطن دارد.»

در ادامه ابن‌هانی، عدم درک اسرار نهانی را دلیل اصلی می‌داند که موجب شده همگان از علم تأویل بهرمنند نباشند:

إِذَا كَانَتْ الْأَبَابُ يَقْضُرُ شَأُوهَا
فَطَلَمَ لَيْسَرَّ اللهُ إِنْ لَمْ يُكْتَمِ

(ابن‌هانی، همان:ص ۳۲۶)

«اگر خِردها را حد و اندازه‌ای است؛ [و همگان قادر به درک امور نهانی نیستند]، پوشیده نبودن اسرار عالم غیب، [از عموم مردم] امری غیر ممکن است.»

نکته قابل توجهی که ابن‌هانی در مورد علم تأویل مطرح می‌کند، مربوط به شبهه‌ای است که مطرح شده و علم تأویل را همان کفایت و پیشگویی دانسته‌اند؛ اما ابن‌هانی به صراحت این شبهه را رد می‌کند و علم تأویل را فضیلتی می‌داند که از سوی خدا به امامان ارزانی شده است:

وَ كُنْزًا مِنَ الْعِلْمِ الرَّبُّوبِيِّ إِنَّهُ
هُوَ الْعِلْمُ حَقًّا لَّا الْقِيَافَةَ وَالزَّجْرُ

(ابن‌هانی، همان:ص ۱۳۵)

«علمی که از سوی خدا ارزانی شده و آن علمی راستین است و به هیچ وجه کفایت و پیشگویی نیست.»

۵-۷: معز چهاردهمین امام اسماعیلیان دوره کشف

اسماعیلیه یکی از فرقه‌های شیعه است که در ابتدا به دو شاخه اسماعیلیه خالصه و مبارکیه تقسیم شد که به اینها اسماعیلیه نخستین می‌گویند اما بعدها به شاخه‌های متعدد دیگری چون مستعلیه، نزاریه و جز آن تقسیم شده که در این بخش سلسله امامان هر فرقه بیان خواهد شد.

الف- سلسله نخستین امامان اسماعیلی: در دوره کشف و ستر نخستین، ده امام وجود داشت که به ترتیب عبارتند از:

۱. علی بن ابی طالب (ع) امام حسن مجتبی (ع) امام مستودع بودند ۲. حسین بن علی (ع) ۳. علی بن حسین (ع) ۴. محمد بن علی (ع) ۵. جعفر بن محمد (ع) ۶. اسماعیل بن جعفر ۷. محمد بن اسماعیل ۸. عبدالله بن محمد ۹. احمد بن عبدالله ۱۰. حسین بن احمد.
- اما امامان اسماعیلی دوره خلافت فاطمیان در دوره کشف عبارتند از: ۱۱. عبیدالله المحمدی. ۱۲. القائم بامرالله ۱۳. المنصور بالله ۱۴. المعزالدین الله ۱۵. العزیز بالله ۱۶. الحاکم بامرالله ۱۷. الظاهر الاعزاز دین الله ۱۸. المستنصر بالله. (رحیمی ثابت، همان)

ابن هانی به عنوان شاعر مدافع فاطمیان در بخشهای مختلف دیوان به دفعات زیاد از معز به عنوان خلیفه و امام یاد می‌کند و صفات امامان چون عدالت، عصمت، شفاعت، علم غیب، و جز آن را به او نسبت می‌دهد و این امر بر اساس سازواره فکری اسماعیلیان است که خلفای فاطمی را سلاله امامان و ادامه‌دهنده راه آنان می‌دانند:

لَيْسَ لَهَا بِالْإِمَامِ الْمُعْزِ
هُوَ اسْتَنْ تَفْضِيلَهَا لِلْمُلُوكِ
أَمِنْ الْفَخْرِ، لَوْ فَخَرْتَ مَا كَفَى
وَأَبْقَى لَهَا أَثْرًا فِي الْعُلَى

(ابن هانی، همان: ص ۲۲)

«حقیقتاً افتخار [این اسبها] به این است که [سوارشان] معزالدین الله خلیفه و پیشوای فاطمیان است؛ افتخاری که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند. او بود که برتری اسبها بر دیگر چهارپایان را به عنوان سنت و آیینی برای پادشاهان قرار داد و آن را جاودانه کرد.»

کل ساختار قصیده «و ابيض من سر الخلافة» در خدمت یک شخص است؛ یعنی معز و عقاید اسماعیلیه؛ به این صورت که ابن هانی به مدح و ستایش جوهر سردار معز پرداخته و تمام اقدامات او را در براندازی فتنه‌ها به تصویر می‌کشد. و دو بُعد از ابعاد شخصیتی جوهر را که در حقیقت نمادی از معز و

تشیع است نشان می‌دهد: ۱. مقابله با دشمنان؛ ۲. بخشش نادمان؛ این قصیده در حقیقت تمثیلی است از نبرد جوهر با ابن‌واسول که در دید شاعر جدالی است میان مسلمانان و یزیدیان و سرانجام کار نیز پیروزی جوهر بر دشمنان است. امام بر خلاف امویان، شکست خوردگان را که اظهار ندامت می‌کنند، نابود نمی‌کند، بلکه آنان را می‌بخشد و با این کار عفو و گذشت و عظوفت اسلامی را نشان می‌دهد.

۵-۸: نظریه «دور» عامل کثرت مضمون مدح در دیوان

شهرت اصلی ابن‌هانی به مدایح او است که در این زمینه نفر اول در اندلس به شمار می‌رود. او در این اشعار، امیران و فرماندهان فاطمی را ستوده و به معزّ جایگاهی ویژه در این اشعار اختصاص داده است. و علت آن به افکار شیعه اسماعیلیه او برمی‌گردد که ابن‌هانی شدیداً به آنها معتقد و پایبند بود، به همین خاطر درصد بیشتر اشعار او را مدح تشکیل می‌دهد و هرکسی اشعار او را بخواند به راحتی می‌تواند به این امر پی‌برد. این درحالی است که بقیه اغراض شعری در شعر او از درصدی پایین‌تر برخوردار هستند و در میان قصائد مختلف پراکنده مطرح شده‌اند. به همین خاطر این اغراض باید در کنار هم بررسی شوند و امکان بررسی مستقل آنها نیست. (الطائی، ۱۴۲۶ق، ۲۰۰۵م: ص ۷۳) این کثرت اشعار مدحی شاعر در مورد خلیفه فاطمی را باید بر اساس نظریه «دور» تبیین کرد؛ به عبارت بهتر بر اساس این نظریه، معزّ جزو ائمه «دور» هفتم و ادامه دهنده راه ائمه تمام ادوار گذشته است و با توجه به پایبندی شدید ابن‌هانی به مذهب اسماعیلی و نمود معزّ در دید او به عنوان امام فاطمی، قابل پیش بینی است که او در همه ساختار مضمونی شعرش، جایگاه وسیعی را به معزّ و دفاع از افکار دینی‌اش اختصاص دهد؛ با توجه به فراوانی اشعار مدحی تنها به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

وَأَهْوَنَ عَلَيْنَا بِسُخْطِ الزَّمَانِ	إِذَا مَا رَأْنَا بَعَيْنِ الرَّضَى
عَلَىٰ لَهُ جُهْدُ نَفْسِ الشُّكُورِ	وَإِنْ قَصُرَتْ عَنْ بُلُوغِ الْمَدَى
وَشَرَفَنِي مَدْحُهُ فِي الْبِلَادِ	فَأَنْسَ عَنِّي بِطُولِ السُّرَى
أَسِيرُ خَطِيئَاتِي بِالْأَيِّهِ	فَأَنْضِي الْمَطَايَا وَأَنْضِي الْفَلَا
فَلَوْ أَنَّ لِلنَّجْمِ مِنْ أَفْقِهِ	مَكَانِي مِنْ مَدْحِهِ مَا خَبَا
وَلَوْ لَمْ أَكُنْ أَنْطِقَ الْمَادِحِينَ	لَأَنْطَقَنِي بِالسَّدَى وَالنَّسْدَى

(ابن‌هانی، همان: ص ۲۴)

«چه آسان است برای ما خشم و نارضایتی روزگار، آنگاه که او [معز] با چشم رضایت بر ما نظر کند. بر من است که سپاس گزار او باشم، هرچند از عهده انجام آن به طور کامل بر نیایم. ستایش او مرا بزرگوار و عزیز در میان مردمان کرد و شتر نیرومندم را به سیرشانه برای رسیدن به او واداشت. چون خطیبی سخنور در همه جا ذکر نعمتها و بخششهایش را یادآور می شوم و به همه جا مسافرت می کنم. اگر ستاره، جایگاهی همانند من که ستایشگر او هستم [معز] داشت، هرگز غروب نمی کرد. اگر من زبان آورترین تمام شاعران مدح گوی نبودم، هرآینه او مرا با نیکی و احسان خویش به مدح و می داشت.»

۵-۹: داعیان ادوار

از نظر اسماعیلیان، عقاید، اندیشه‌های انسانها، معارف، احکام و آیات الهی و احادیث دارای دو مرتبه است: ظاهر و باطن. در واقع هر ظاهری را باطنی است و باطن، اصل و مصدر و ظاهر، مظهر آن است و هیچ ظاهری نیست که آن را باطنی نباشد و باطنی نیست که ظاهری نداشته باشد. بر اساس تعالیم اسماعیلیه، دو عالم ظاهر و باطن دائماً از کمال به نقصان و از نقصان به کمال می‌روند تا منتهی به عالم امر شوند که از آن تعبیر به لفظ «رکن» می‌کنند و سلسله وجود از مبدأ تا معاد این چنین نظم پذیرفته است. امام، مظهر امر و حجت او مظهر عقلی است که او را عقل اول یا عقل کل می‌خوانند و نبی مظهر نفسی است که آن را نفس کل گویند. زمان از نبی و شریعت و نیز از امام و دعوت او خالی نیست چنانکه روز از نور و شب از تاریکی تهی نمی‌باشد. همان طور که گفته شد اسماعیلیان، آیات قرآنی، احادیث و احکام شرع را دارای باطن می‌دانند به همین دلیل آنها را تأویل می‌کنند. ظاهر آنها را درست نمی‌دانند بلکه به باطن آنها می‌گرایند. بیشتر استدلال آنان مبتنی بر معانی است که همه کس را بر آنها دسترسی نیست و بشر محتاج به امام است تا آن معنی باطنی را روشن سازد. اینجا است که دلیل دیگر بر وجود امام و وجوب امامت آشکار می‌شود. در واقع اسماعیلیان معتقد هستند مردم نسبت به کمی و زیادی اطلاعاتشان درباره این معانی باطنی چند درجه می‌باشند. به عبارت دیگر ایشان خود را اهل ترتیب می‌دانند که مراتب هفتگانه آنان به این قرار است: مستجیب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس و ناطق. کسی که تازه به کیش آنان در آید مستجیب است، کسی که در طریق آنان راسخ می‌شد و اجازه سخن گفتن می‌یافت مأذون و هنگامی که به درجه دعوت می‌رسید داعی و هنگامی که به ریاست داعیان ارتقا می‌یافت حجت — یعنی

گفتار او حجت خدا بر خلاق است - نامیده می‌شود. کسی که به مرتبه ولایت می‌رسید و از معلم بی‌نیاز می‌گشت امام خوانده می‌شد پس از مرتبه امام به مقام وصایت و اساس می‌رسید و در آخرین مرتبه مقام ناطق را می‌یافت. هر امامی دوازده حجت داشت که چهار تن از آنان همیشه ملازم او بودند. هفت نفر دیگر مامور جزایر سبعة یعنی اقالیم هفتگانه بودند. (رحیمی ثابت: همان) ابن‌هانی نیز در بیت زیر به اصل «دعوت» اشاره کرده و معتقد است که معز - امام فاطمی چهاردهم «دور» هفتم - داعی مردم به سوی حق است. و نشان‌دهنده سیر مراتبی است که اسماعیلیه به آن معتقد می‌باشند و از مرتبه مستجیب شروع می‌شود و تا مرتبه ناطق ادامه دارد:

أنتَ الْوَرَى فَاعْمُرْ حَيَاةَ الْوَرَى بِاسْمِ مِنَ الدَّعْوَةِ مُشْتَقًّا

(ابن‌هانی، همان:ص ۲۳۳)

« تو خود یک امتی؛ پس به اندازه عمر همه آنان زندگی کن؛ و داعی آنان به سوی دین هدایت باش. »

عهد و میثاق یکی از فروعات مبحث داعی و دعوت است و افرادی که تازه به کیش اسماعیلیه در می‌آمدند، تنها در صورتی که از آنان عهد و پیمان گرفته می‌شد، قابل پذیرش بود. (علی، همان:ص ۵۳) ابن‌هانی در قصیده «جُنُودُ اللَّهِ غَضَبِي» از واژه «العهد» استفاده کرده و معتقد است که همه یاران و پیروان معز، همیشه بر عهد و پیمان خویش با او استوار هستند:

سَقَيْتَ فَلَا لُبَّ اللَّيْبِ مُعْطَشٌ لَدَيْكَ وَلَا كَأَفْوَرَةَ الْعَهْدِ تَسْنَخُ

(ابن‌هانی، همان:ص ۸۷)

« همه خردهای خردمندان را سیراب کردی و عهد و پیمان گروندگان به آیین تو همیشه پابرجا است. »

۵-۱۰: اساس ادوار

جانشین هر پیامبر اولوالعزم به عنوان «اساس» آن «دور» شناخته می‌شود که به آن وصی یا صامت نیز گفته می‌شود و امامان هفت‌گانه بعدی از نسل او هستند. از آنجا که گاهی اساس در دوران رسالت و حضور رسول ناطق فوت می‌کرده و یا گاه به دلایل خاص در دوره‌ای رسول ناطق اساس دیگری در عرض اساس حاضر تعیین می‌کرده، تعداد امامان اساس در هر دوره بیشتر از تعداد

پیامبران شده است به عنوان مثال جناب اسحاق و اسماعیل دو اساس در دوره سوم بودند. (رحیمی ثابت: همان) بنابراین حتماً هر پیامبری، وصی‌ای دارد که عهده‌دار علم تأویل بعد از او است. همچنین باید توجه داشت که در عقاید اسماعیلیه در بعضی موارد عنوان وصی را بر امام نیز اطلاق می‌کردند؛ زیرا امام پیش از او را بر امر مردم وصیت و سفارش می‌کرد. (علی، همان: ص ۵۴) چنانچه ابن‌هانی در بیت زیر نیز معز را با عنوان «وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ» مورد خطاب قرار داده است و این اصطلاح بیانگر این است که معز چهاردهمین امام «دور» هفتم می‌باشد و پیش از او سیزده امام آمده و به تأویل شریعت اسلام پرداخته‌اند:

تَوَمَّنْهُ^۷ وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ وَ ذُوْنَهُ
صُدُورِ الْقَنَا وَ الْمُرْهَفَاتِ الْبَوَاتِكِ

(ابن‌هانی، همان: ۲۴۶)

«آیا امویان با وجود این که سپری از نیزه‌ها و شمشیرهای برآن در برابر آنان قرار دارد، قصد [صدمه زدن] بر معز را که خلیفه و امام مسلمانان است، دارند؟!»

۵-۱۱: نور امامت

علم ازلی همان «میراث» است که «میراث انبیا» و یا میراث نبوت نامیده می‌شود. در دودمان معنوی (روحانی) معصومین (ع) به نامهایی نظیر آدم، اخنوخ، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) اشاره شده است. هریک از این انبیا، امامان را تعلیم می‌دهند.

همین اسامی در احادیث مربوط به میراث علم ازلی به چشم می‌خورد؛ اسامی انبیای مذکور، البته بدون ذکر امامان آنها، در دودمان طبیعی معصومین (ع) نیز وجود دارند و از نظر ما این دو دودمان هریک به ترتیب، جوانب باطنی و ظاهری انتقال نور امامت / نبوت را برمی‌نمایند.

لذا امامان شیعه (ع) به همراه پیامبران بزرگ در امتیاز برخوردار از نور ازلی ظاهر و باطن شریک هستند؛ نوری که جوهره اصلی آن، همان علم ازلی است. این علم پیش از آفرینش جهان مادی وجود داشته است و به خاطر این علم است که «شباح» و «موجودات پاک» توسط وجودهای پیشین معصومین (ع) تعلیم یافته‌اند. از زمان آفرینش این جهان، در نتیجه انتقال نور امامت / نبوت، این علم از آدم گرفته تا سلسله انبیا و اوصیا تا منبع اصلی آنها [= معصومین (ع)] انتقال یافته است. این علم همچون میراث، از امامی به امام دیگر انتقال می‌یابد؛ امام محمد باقر (ع) فرمود: «این علم، میراث است، هیچ عالمی [= امام] از میان ما تا زمانی که این علم را به خلف خود انتقال نداده از دنیا نمی‌-

رود.» لذا این علم تا پایان زمان به خاطر غیبت آخرین امام باقی خواهد ماند. از این روست که امامان(ع) گنجینه‌های خدا روی زمین خوانده می‌شوند. گفته می‌شود که سینه (صدر) آنها، گنجینه علم الهی است.

گفته شده است که هر امامی پیش از اینکه از دنیا برود یکی از دستانش را روی سینه‌اش می‌نهد و دست دیگر خود را روی سینه امام بعد از خود (قرار می‌دهد) و به این گونه علم او به امام بعدی منتقل می‌گردد. همچنین ممکن است امام بعدی (خلف) دست خود را روی سینه امام پیشین (سلف) بگذارد و علم او را دریافت کند. البته مراد از علم، در اینجا علم نظری یا فکری نیست؛ علم امام، بخش مکمل وجود اوست؛ این علم به لحاظ وجودی، ذاتی امام است و اعضای فیزیکی و جسمانی امام در انتقال آن نقش دارند. (امیر معزی، ۱۳۹۲ش: <http://www.hawzah.net>)

ابن‌هانی نیز در بخشهای مختلف دیوان، بارها واژه «نور» را به کار برده است از جمله در صفحه ۷۴ دیوان در قصیده «حَجَّتْ بِنَا حَرَمَ الْإِمَامِ» از عبارت «نُورِ اللَّهِ بَيْنَ عِبَادِهِ» استفاده کرده است. و در قصیده «لَا إِمَامَ غَيْرَ ذِي التَّاجِ»، صفحه ۲۴۳ دیوان از عبارت «نُورُ اللَّهِ فِيهِ مُشَارِكٌ» بهره برده است. و یا در قصیده «مَنَارُ الدِّينِ وَ عُرْوَتُهُ»، به انتقال نور امامت اشاره کرده است. البته باید توجه داشت که او شیعه اسماعیلیه است و خلفای فاطمی و در رأس آنها معز را امام و ادامه سلسله امامت دوره کشف در «دور» هفتم می‌داند. و معتقد است که او نیز به مانند دیگر امامان به سرمنشأ این نور ازلی و الهی متصل و آگاه به اسرار نهان است:

و رُوحٌ هُدًى فِي جِسْمٍ نُورٍ يُمِذُّهُ	شُعَاعٌ مِنَ الْأَعْلَى الَّذِي لَمْ يُجَسِّمِ
و مُتَّصِلٌ بَيْنَ الْإِلَهِ وَ بَيْنَهُ	مُمَرِّئٌ مِنَ الْأَسْبَابِ لَمْ يَتَّصِرْ

(ابن‌هانی، همان:ص:۳۱۵)

«وجودی روحانی و هادی، در جسمی از نورانیت که از ملکوت اعلی نشأت می‌گیرد و بین او و خداوند، اتصالی و وصلی است محکم و جدایی‌ناپذیر.»

نتیجه گیری

با مطالعه اشعار ابن هانی از بُعد تأثیر عقاید اسماعیلیه بر آنها، به این نتیجه می‌رسیم که درصد بیشتر بخش معنایی اشعار او به عقاید اسماعیلیه اختصاص دارد و شاعر زبان شعر خود را عاملی برای نشر این عقاید قرار داده است. از میان این عقاید نظریه «دور» از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا یکی از ویژگیهای اصلی اسماعیلیه به شمار می‌رود و آنها مبدع این نظریه هستند. بر اساس این نظریه، تاریخ بشر از هفت دوره زمانی تشکیل شده و هر «دور» مختص یکی از انبیا است که با عنوان ناطق شناخته می‌شود؛ ناطق اول: آدم (ع)، ناطق دوم: نوح (ع)، ناطق سوم: ابراهیم (ع)، ناطق چهارم: موسی (ع)، ناطق پنجم: عیسی (ع)، ناطق ششم: محمد (ص) ناطق هفتم: قائم القیامة. ابن هانی تمام ویژگیهای این ناطقها را در ذات معز متجلی و نور آنان را جمع شده در ذات معز می‌داند و وظیفه تأویلی را بر عهده او می‌داند. همچنین فروعات مبحث «دور» چون داعی، اساس، نور، وصی نیز در شعر او مطرح شده است.

پی‌نوشتها:

۱. برقه: نام قدیمی روستای مرج است که در صد مایلی بنگازی کنونی قرار دارد. (الیعلاوی، محمد، ۱۴۰۵هـ/۱۹۸۵م): ص ۱۳۵)

۲. از دید ناقدان و پژوهشگران، به کارگیری شعر و توجه ویژه به ممدوحان، علت اصلی است که ابن‌هانی نزد معز از جایگاهی ویژه برخوردار است. او از صفات الهی برای ممدوحانش استفاده می‌کند و آنها را در جایگاه صالحان قرار می‌دهد. (رزبیح، ۲۰۱۰م: ص ۲)

۳. عارف تامر در کتاب خود با عنوان «ابن‌هانی الأندلسی متنسبی غرب» در بحث خود تحت عنوان «الغلو فی شعره»، تمام اتهامات کفر و زندقه را از ابن‌هانی مبرا می‌داند و اشعاری را که این حس را به خوانندگان منتقل می‌کنند، بر اساس اصول عقاید اسماعیلیان شرح توضیح می‌دهد و کسانی را که اتهام کفر به ابن‌هانی می‌دهند، افرادی ناآگاه به اصول شریعت اسماعیلیان می‌داند. ابیاتی همانند بیت زیر:

هُوَ عَلَّةُ الدُّنْيَا وَمَنْ خُلِقَتْ لَهُ وَ لِعَلَّةٍ مَا كَانَتْ الْأَشْيَاءُ (تامر، ۱۹۶۱م)

ترجمه: هر چیزی خلقی دارد و او علت پیدایش دنیا و مخلوقات است.

۴. دشمنان حضرت علی (ع)

۵. مرجع ضمیر «ها»، واژه «الخَبُولُ: اسبها» است.

۶. مرجع ضمیر «هو»، هم می‌تواند «معز لدین الله خلیفه فاطمی» و هم «طفیل بن عوف» شاعر و صاف دوره جاهلی باشد که در هر صورت معنای این بیت و ابیات ما بعد آن دستخوش تغییراتی می‌شود. البته با توجه به سیاق ابیات بعد بهتر است، واژه «الإمام معز» را مرجع ضمیر غایب قرار دهیم.

۷. همزه استفهام از اول این بیت حذف شده است.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن خطیب، محمد بن عبدالله (۱۳۷۵ق/۱۹۵۵م)، *الاحاطة فی اخبار غرناطة*، به کوشش محمد عبدالله عنان، قاهره.
۳. ابن خلکان، (۱۹۷۷م)، *وفیات الأعیان*، دارصادر، بیروت.
۴. ابن هانی الأندلسی (۱۴۰۰ق - ۱۹۸۰م)، *دیوان*، داربیروت، بیروت.
۵. اسماعیل الطائی، صفاف عدنان (۱۴۲۶ق-۲۰۰۵م)، *شعر أبی الطیب المتنبی وابن هانی الأندلسی تحلیل وموازنة*، اشرف دکتر عباس مصطفی محمد الصالحی، رساله دکتوراه، جامعه البغداد، بغداد.
۶. امیر معزی، محمد علی (۱۳۸۷ش)، *حاملان گنجینه علم ربّانی*: <http://www.hawzah.net>
۷. بهرامی، محمد (۱۳۸۱ش)، *اسماعیلیه و علوم قرآنی (۲): تفسیر و تأویل و مثل وممثل*، فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۲، مشهد.
۸. تاجبخش، پروین (۱۳۸۱ش)، *بازتاب افکار اسماعیلیه در آثار ناصر خسرو قبادیانی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۲، شماره ۱۶۴، ص ۲۶۱-۲۸۱.
۹. تامر، عارف (۱۹۶۱م)، *ابن هانی الأندلسی متنبی غرب*، چاپ اول، منشورات دارالشرق الجدید، بیروت.
۱۰. رحیمی ثابت، صدیقه، *امامت از دیدگاه فرقه اسماعیلیه*: <http://intjz.net/maqalat/sh-emamat.htm>
۱۱. رزیق، ستار جبار (۲۰۱۰م)، *الحضور الشعبي فی شعر ابن هانی الأندلسی*، مجله القادسیة فی العلوم التربویة، مجلد ۹، عدد ۳-۴.
۱۲. روحانی، رضا (۱۳۸۱ش)، *قرآن و تأویل آن از دیدگاه ناصر خسرو*، مجله مطالعات اسلامی، شماره ۵۸.
۱۳. روحی میرآبادی، علیرضا (۱۳۸۷هـ)، *هفت «دور» تاریخ مقدس بشری از دیدگاه اسماعیلیان*، مجله مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهارم، شماره پیاپی: ۸۱/۲.
۱۴. عبید نجم، منیر (بی تا)، *الموروث الدینی فی شعر ابن هانی الأندلسی*، جامعه بابل، کلیة التریبة، مجله العلوم الانسانیة.
۱۵. علی، زاهد (۱۳۵۲ش)، *تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی الأندلسی المغربي*، مطبعة المعارف، بیروت.
۱۶. الفاخوری، حنا (۱۳۸۳س)، *تاریخ الادب العربی*، چاپ سوم، انتشارات توس، تهران.
۱۷. فروخ، عمر (۱۹۸۴م)، *تاریخ الادب العربی*، چاپ دوم، دار العلم للملایین، بیروت.